

یکشنبه • ۱۷ فروردین ۱۳۹۳ • سال یازدهم • شماره ۱۹۸۳ • ۷

شرق روزنامه

اندیشه ـ هنر

بازتاب صدای شهروندان، اولویت‌های سال ۱۳۹۳	صفحه ۸
ادبیات سخت فهم، دیوار بلند اسناد رسمی است	صفحه ۱۰
مردم قانون خودساخته راننده‌ها را اجرا می‌کنند؟	صفحه ۱۰

تازه‌های نشر مرکز

شوپنهاور را جدی بگیرید!

رضا ولی‌یاری مترجمی است که به‌طور جدی به ترجمه آثار شوپنهاور مشغول است. دو سال پیش اثر اصلی این فیلسوف آلمانی، «جهان به‌مثابه اراده و تصور» را به فارسی برگرداند و همین چندی پیش هم کتاب برایان مگی را، در هفته‌های گذشته نیز دو کتاب دیگر از شوپنهاور از سوی همین مترجم روانه بازار شد: «درباب طبیعت انسان» و «ریشه‌های چهارگان اصل دلیل کافی». «ریشه چهارگان» در اصل رساله دکتری شوپنهاور و اولین اثر منتشرشده اوست. «در باب طبیعت انسان» نیز مجموعه کوچکی از نوشته‌های شوپنهاور درباره طبیعت بشری و موضوعاتی از این دست است. فلسفه شوپنهاور اثر برایان مگی نیز یکی از مهم‌ترین مدخل‌های آشنایی با فلسفه شوپنهاور به حساب می‌آید.



ریشه چهارگان اصل دلیل کافی این رساله درباره مبادی فلسفه ابتدا در سال ۱۸۱۳ منتشر شد و بابت آن شوپنهاور مشرک دکترا را کسب کرد و بعدها به بنیان دستگاه فکری او تبدیل شد. شوپنهاور این کتاب را سنگ بنای «جهان همچون اراده و تصور» می‌داند و اصرار دارد پیش از مطالعه کتاب اصلی او باید این رساله را خواند. «اصل دلیل کافی» یکی از مفاهیم کلیدی دستگاه فلسفی شوپنهاوراست و این کتاب شرح این اصل در چهار صورت بنیادین‌اش است. مخاطب این کتاب نه مشتاقان به گزین گویه‌های شوپنهاور بلکه علاقه‌مندان به مباحث انتزاعی‌تر و فلسفی‌تر اندیشه اوست. ممکن است این کتاب در آغاز دشوار و مطالب آن سخت‌فهم و غلبش باشد اما پس از خواندن چند صفحه این مشکل برطرف می‌شود. شوپنهاور در رساله «در باب ریشه چهارگان اصل دلیل کافی» به تفصیل به ماهیت عقلی ادراک می‌پردازد و نشان می‌دهد قوه معرفتی از داده‌های کهرنگ عبث شده توسط حواس یک تصویر ذهنی از جهان بیرونی با تمام جزئیات آن خلق می‌کند و این تصویر ذهنی بازمانی داده‌های حواس است و از پندار صرف تخیل کاملاً متفاوت است. تمام تصورات در چهار دسته تقسیم می‌شوند که ریشه چهار گانه «اصل دلیل کافی» را تشکیل می‌دهند. وجه نخست این اصل وجه ضرورت است که این اصل را به‌عنوان قانون علیت نشان می‌دهد. بنابراین اگر علت داده شده باشد، لزوماً معلول آن خواهد آمد. وجه دوم با مفاهیم یا تصورات انتزاعی سر و کار دارد که «معنای کلی اصل دلیل کافی می‌شوند بر اساس «اصل دلیل کافی» اگر مقدمات خاصی فراهم شود نتیجه باید در پی آن حاصل شود. وجه سوم این اصل به وجود در زمان و مکان مربوط است و نشان‌دهنده وجود رابطهای حاکی از رابطه دیگری است. وجه چهارم با افعال سرور کار دارد و «اصل دلیل کافی» به شکل قانون انگیزش ظاهر می‌شود. بنابراین «اصل دلیل کافی» تنها با تصور به گسترده‌ترین معنی آن سرور کار دارد؛ یعنی به صورتی که امور با آن پدیدار می‌شوند. «معنای کلی اصل دلیل کافی می‌تواند در این خلاصه شود که هر چیزی همواره و همه جا به‌واسطه چیز دیگری وجود دارد.» این اصل «اصل بنیادین هر گونه شناخت و بنیان همه علوم» است.

ریشه چهارگان اصل دلیل کافی، آر تور شوپنهاور، ترجمه: رضا ولی یاری، ناشر: مرکز، قیمت: ۱۲۸۰۰ تومان

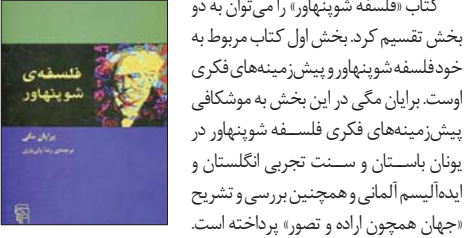
در باب طبیعت انسان



مقالات این کتاب برگرفته از فصول «در باب اخلاق» و «در باب حقوق و سیاست» و بخشی از متعلقات شوپنهاور و نوشته‌هایی است که پس از مرگ او منتشر شده است. «طبیعت بشری»، «حکومت»، «اراده آزاد و تقدیر باوری»، «شخصیت»، «فریزه اخلاقی» و «تأملات اخلاقی» عنوان مقالاتی است که در این کتاب جمع آوری شده است. بیلی ساندرز، مترجم انگلیسی این اثر در این کتاب نیز همچون کتاب‌های قبلی خود برخی عبارات را که به نظرش مهجور یا فاقد جذابیت عمومی بوده حذف کرده است. برای سهولت کار، فصول اصلی را به بخش‌هایی تقسیم کرده و عناوینی به این بخش‌ها داده است. همچنین عناوینی برای کتاب برگزیده که بیانگر گستره واقعی این بخش‌ها باشد. در این کتاب بیش از اخلاق و سیاست، خود طبیعت انسان از وجوه مختلفش مورد بررسی قرار گرفته است.

در باب طبیعت انسان، آر تور شوپنهاور، ترجمه: رضا ولی یاری، ناشر: مرکز، قیمت: ۶۵۰۰ تومان

فلسفه شوپنهاور



کتاب «فلسفه شوپنهاور» را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول کتاب مربوط به خودفلسفه شوپنهاور و پیش‌زمینه‌های فکری اوست. برایان مگی در این بخش به مشکافی پیش‌زمینه‌های فکری فلسفه شوپنهاور در یونان باستان و سنت تجربی انگلستان و ایده‌الیسم آلمانی و همچنین بررسی و تشریح «جهان همچون اراده و تصور» پرداخته است. در بخش دوم دامنه تأثیرات فلسفه شوپنهاور در میان متفکران و نویسندگان و هنرمندان پس از او بررسی شده و همچنین به رابطه شوپنهاور با برجسته‌ترین آنها خصوصاً واکتر، نیچه و وینگشتاین پرداخته است. مگی تأکید دارد که تأثیر شوپنهاور بر اندیشمندان از او، از جمله وینگشتاین و فروید، نادیده گرفته شده است. مگی در این کتاب تمام مسایل فلسفه شوپنهاور را با تمامی زمینه‌های تاریخی آن بررسی کرده که این دقت‌نظر این کتاب را نیز همچون دیگر آثارش، اثری قابل توجه کرده است.

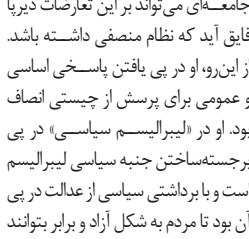
فلسفه شوپنهاور، برایان مگی، ترجمه: رضا ولی یاری، ناشر: مرکز، قیمت: ۳۲۵۰۰ تومان

درباره

جامعه افراد آزاد و برابر

«لیبرالیسم سیاسی» جان رالز یکی از مهم‌ترین تئوری‌های لیبرالیسم در حوزه فلسفه سیاسی کلاسیک است. محور اصلی این تز، بررسی امکان پایداری جامعه‌ای است که با اصول عدالت سامان یافته است. از این‌رو، تأکید رالز در برداشتی که سیاست از عدالت یا روشن‌سازی عدالت سیاسی دارد، لیبرالیسم خاصش را تحت عنوان لیبرالیسم سیاسی در برابر لیبرالیسم‌های رایج و فراگیر عرضه می‌کند. رالز در «لیبرالیسم سیاسی» می‌کوشد از نگاه جامع فلسفی فاصله بگیرد و از زاویه سیاسی و ملموس‌تری مسلمانا افرادی منصف و متعقل نیز به بپردازد. او در «لیبرالیسم سیاسی» به‌دنبال حل این مساله است که آموزه فلسفی یا اخلاقی جامع و فراگیری که میان تمام مردم مشترک باشد تنها با قدرت سرکوبگر دولت می‌تواند دوام یابد. به این معنا که مسلمانا افرادی منصف و متعقل نیز به دلیل استفاده آزاد از قوه عقل به نحو اجتناب‌ناپذیری بر سر آموزه‌های بنیادی نیست، برخورد باشد. در غیراین صورت این گسترده‌ترین آزادی‌های اساسی باید با یک‌دیگر اختلاف خواهند داشت. در نظر رالز این وضعیت «واقعیت پلورالی» یا «کثرت‌گرایی عقلایی» است. رالز تأکید دارد هر جامعه‌ای که بنیان و اساسش بر آموزای واحد، حتی خود لیبرالیسم، باشد برای حفظ خود به قدرت سرکوبگر دولت نیاز خواهد داشت. تنش رالز با این مساله که آیا مفهوم دموکراسی لیبرال عاری از هر گونه تناقض ذاتی است و آیا منطقاً آرمان‌پروزی ممکن است، او را به‌دنبال امکان دموکراسی لیبرال می‌کشد؛ اینکه آیا اساساً چنین فرضیه‌ای ممکن است و چگونه می‌تواند از تناقضات درونی‌اش رها نشود و آیا جامعه می‌تواند بر مبنای دموکراسی لیبرال اداره شود.

وجه تمییز لیبرالیسم رالزی با لیبرالیسم‌های فراگیر نیز در فلسفه سیاسی، بسیار حایزاهمیت است. رالز در پی نشان‌دادن امکان وجود جامعه‌ای مرکب از افراد آزاد و برابر است چراکه در هر جامعه‌ای این مطالبات با یکدیگر در تعارض خواهند بود. در نظر رالز، تنها جامعه‌ای می‌تواند بر این تعارضات دیرپا فایق آید که نظام منصفی داشته باشد. از این‌رو، او در پی یافتن پاسخی اساسی و عمومی برای پرسش از چیستی انصاف بود. او در «لیبرالیسم سیاسی» در پی برجسته‌ساختن جنبه سیاسی لیبرالیسم است و با برداشتی سیاسی از عدالت در پی آن بود تا مردم به شکل آزاد و برابر بتوانند در شرایطی فراتر از سازش موقت و در یک اجماع هم‌پوش بر سر شروط منصفانه همکاری اجتماعی، جامعه دموکراتیک استوار بر قانون اساسی را به مثابه همکاری منصفانه میان شهروندان آزاد و برابری که با برخورداری از دو توان اخلاقی حس عدالت‌خواهی و برداشتی از خیر، به لحاظ سیاسی خودآیین‌اند به بهترین نحو سامان دهند تا در آن همگان به حقوق و آزادی‌های اساسی دست یابند و وظایف شهروندی را به بهترین وجه انجام دهند. با این حال، اینکه رالز تا چه حد توانسته بر تناقضات منطقی چنین فرضیه‌ای چیره شود همچنان مجال نقد را برای منتقدان نظریه او حفظ کرده است.



همان‌گونه که گفتیم، در اینجا از یک‌طرف بیشترین سود را برای کپهه‌ه‌ترین افراد جامعه می‌خواهد و از طرف دیگر، قصد دارد شرایط برابری منصفانه فرصت را برای همگان فراهم کند؛ یعنی نابرابری‌ها فقط مختص آن مقاماتی هستند که تعلق به گروه خاصی ندارند بلکه برای همه افراد جامعه، با برخورداری از شرایط برابری منصفانه، می‌تواند فرصت آزادانه مهیا شود و این تغییر بسیار مهم است. بیشترین سود برای کپهه‌ه‌ترین افراد، همان موضوعی است که در نظریه بازی‌ها، به اصل «بیش کمینه» (Maximin) مشهور است.

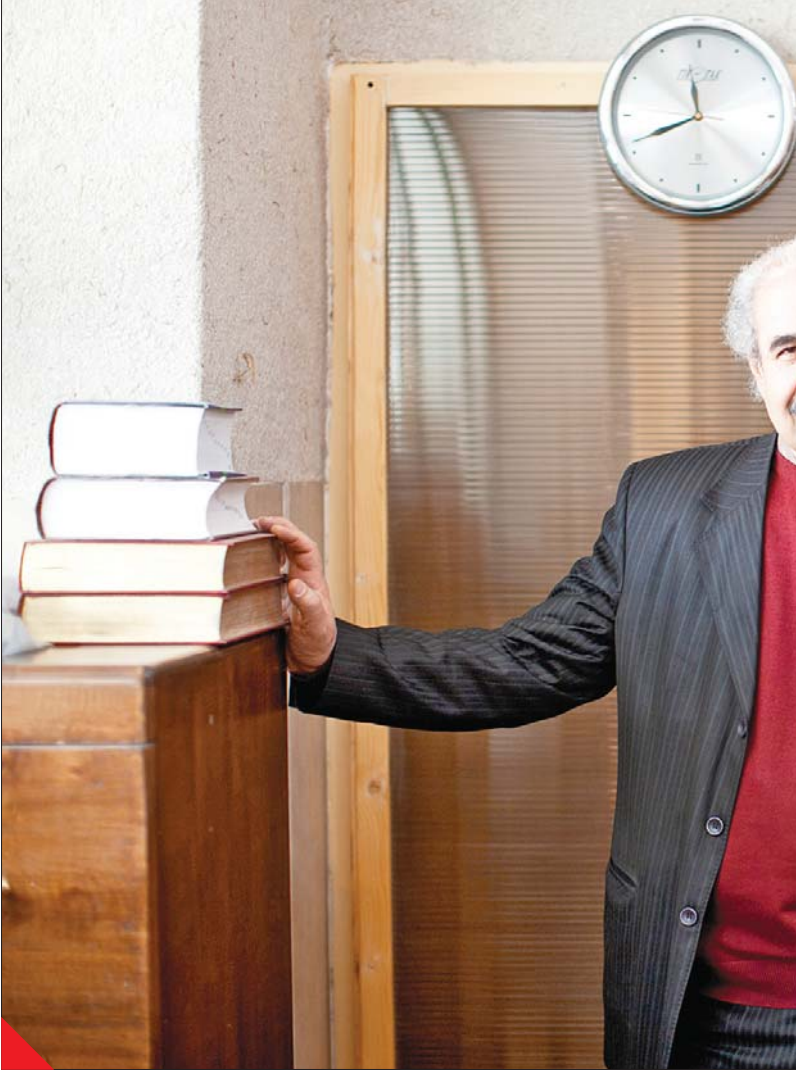
✎ **اینطور که شما می‌گویید رالز دارد از اندیشه‌های اقتصادی لیبرالی دور می‌شود و نوعی از سوسیالیسم را مطرح می‌کند…**

بله. دقیقاً همین‌گونه است. رالز در برابر همه کسانی که به‌عنوان اندیشه‌ورزان لیبرال بر آزادی بیش از حد هر فرد توجه داشتند و دغدغه‌شان تنها نفی موانع آن آزادی‌ها بوده است در چارچوب تأکید بر تضمین تحقق واقعی آن آزادی‌ها به اصولی از عدالت می‌رسد که او را اگر نگوئیم به سوسیالیسم‌های اروپایی نزدیک می‌کند، به‌نظر به‌پرداز و سخنگوی دموکرات‌های چپ اروپایی نزدیک می‌کند. برای نمونه اقدامات اوپاما را در بحث بیمه همه افراد جامعه و مسایلی از این دست، نمی‌توان در قالب لیبرالیسم کلاسیک گنجانید، ولی نگرش رالز به اندیشه‌هایی مانند اندیشه‌های اوپاما و حتی اندیشه‌هایی را دپاکل‌تر از اندیشه او، میدان بسیاری می‌دهد و نظام اجتماعی خاصی، کمابیش شبیه آنچه در کشورهای اسکندناوی، یعنی سوئد، نروژ، دانمارک و فنلاند می‌بینیم را مطرح می‌کند.

✎ **و به‌عنوان سوال آخر؛ فکر می‌کنید اندیشه‌های رالز در فضای گفت‌مان سیاسی کشورمان تا چه حد سودمند باشند؟**

می‌دانید که رالز در بحث عدالت در جامعه، دو دغدغه بسیار مهم دارد: ۱- مشروعیت ۲- پایداری. نهادهای سیاسی در هر جامعه‌ای، بایستی از یک‌طرف مشروعیت لازم را داشته باشند و از طرف دیگر، به ثبات جامعه کمک کنند.

اندیشه‌های رالز، تلاشی جدی است که صرف‌نظر از اینکه انسان‌ها یا شهروندان در درون جامعه، از چه ایده‌آل‌پوزی، نگرش فلسفی یا باور دینی، برخوردار باشند، بر پایه اصولی، به توافقی می‌رسند و می‌پذیرند که آن اصول را به کار بندند، به شرط آنکه دیگران نیز آن اصول را بپذیرند و به آن عمل کنند. عرصه توافق همگانی، از نظر رالز، عرصه طرح آموزه‌های فراگیر در حوزه اخلاقی و فلسفه و دین نیست. رالز به کثرت‌گرایی معقول باور دارد. می‌پذیرد که در جامعه، آموزه‌های معقول فراگیر در حوزه‌های اخلاق و فلسفه و دین مطرح شوند و برای گسترش خود را هر ابزار مشروعی بهره گیرند. اما نظر به اینکه آموزه‌های فراگیر در مبنای و دعوای خود، می‌تواند چالش‌برانگیز باشند، در جایی که سخن بر سر مبنای اولیه پایداری جامعه و تضمین تحقق آزادی‌های پایه، برخورداری از حقوق پایه و برابری همگان در چارچوب شرایط برابری منصفانه فرصت است، نباید آموزه‌های فراگیر اجازه دخالت پیدا کنند. به نظر می‌رسد، «دو اصل عدالت» رالز از قابلیت فوق‌العاده‌ای برای دستیابی همگانی به آنچه خود او، شروط منصفانه همکاری اجتماعی در طی نسل‌ها در جامعه بسانان می‌یابند، برخوردار است.



عکس: انور چرخ‌چی/شرق

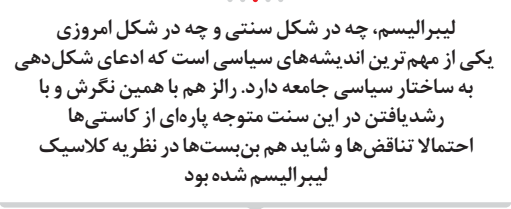
«**لیبرالیسم سیاسی**» جان رالز در گفت‌وگو با موسی اکرمی:

با دستاوردهای جدیدتر لیبرالیسم بیگانه‌ایم

رضا یاقرزاده مقدم

لیبرالیسم، به طری‌خی نو برسد، مشخصاً فارغ از بحث «عدالت» به ایرادهای دیگری بر لیبرالیسم کلاسیک وارد بود؟

می‌دانید که اصولاً نگاه سسنیتی لیبرالیسم درباره فرد و دولت، مبتنی بر نظریه قرارداد اجتماعی است. با بزرگانی مانند لاک، هابز، روسو، مونتسکیو، جان استوارت میل و… آشنا هستیم. بر پایه نظریه قرارداد اجتماعی، انسان‌ها احتمالاً در بدو - با پیش از - شکل‌گیری جامعه و به‌خصوص دولت در «وضع طبیعی» بوده‌اند. وضع طبیعی، عرصه تجلی آزادی‌های بشر در مفهوم ابتدایی آن است. در وضع طبیعی، انسان‌ها آزادند هر کاری انجام دهند و از آنجا که به باور فیلسوفان وضع طبیعی و قرارداد اجتماعی، مهم‌ترین عامل برای هر موجود، حفظ خود با به اصطلاح صیانت ذات است، بنابراین در «وضع طبیعی» هر کس می‌کوشد تا از امکانات موجود، به بهترین وجه و تنها به سود خود، بهره‌برداری کند. در این شرایط ما با شماری از انسان‌ها مواجهیم که هر کس قدرت بیشتر، استعداد طبیعی بیشتر و مکر و فریب بیشتری دارد، به راحتی می‌تواند امکانات را به سود خود و علیه دیگران به کار برد. این همان شرایطی است که هابز آن را به‌عنوان جنگ «همه علیه همه» توصیف کرده است. به نظر می‌رسد چنین جامعه‌ای - البته اگر بتوان آن را جامعه نامید - نمی‌تواند شکل پیدا کرده و خود را حفظ کند. برای اینکه جامعه به گونه‌ای پایدار برسد، ظاهراً همگان به توافقی حداقلی برای محدود شدن آزادی‌های یکدیگر به سود یکدیگر می‌رسند و به تعیین قراردادهایی برای تداوم حیات جمع می‌پردازند. این قرارداد، اساس آزادی فردی است که باید توسط قدرت سازمان اجتماعی متجلی در نهاد دولت، عهده‌دار ثبات جامعه باشد. اگر ما این نگرش را بپذیریم، همان‌گونه که کانت به درستی گفته است، در این جامعه چندان نشانی از عدالت و اصول اخلاقی نخواهد بود، انسان‌ها صرفاً بر اساس منافع شخصی، از بارهای از حقوق و آزادی‌های خود می‌گذرند، ولی هیچ



تضمینی نیست که برای مثال آنان که از قدرت جسمی بیشتر، استعداد طبیعی بیشتر و موقعیت اجتماعی بالاتر، برخوردارند و می‌توانند دیگران را به هر شکل و به هر علت، بفریبند، از این توان خود بهره نگیرند و موقعیت خود را به ضرر دیگران ارتقا نبخشد. این نقطه‌ضعف بنیادین نظریه وضع طبیعی و قرارداد اجتماعی است. همچنین عده‌ای می‌توانند از بیشترین آزادی‌ها برخوردار باشند، آزادی‌های دیگران را تا حد ممکن محدود کنند و دستاوردهای گوناگون آنها را به سود خود، به هر شکلی، مصادره کنند. اینجاست که نگاه کانتی به بحث اخلاق به کمک رالز می‌آید. دغدغه‌های اخلاقی رالز در برابر احتمال افراط‌گسیختگی شماری از انسان‌ها بنا بر جواز لیبرالیسم کلاسیک قدامت می‌کند. در واقع کانت و رالز بررسیدند در برابر این نگرش لیبرالی که عناصر واقع‌بینانه قابل توجهی دارد «چه باید کرد؟» یا «ساختن این چه باید کرد؟» تضمین حقوق برابر انسان‌هاست. در تداوم سنت لیبرالیسم کلاسیک با دستاوردهای عظیمی که به‌ویژه در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه به دست آمد، حقوق بشر به طور جدی‌تری مطرح شد. قرن بیستم به‌خصوص پس از جنگ جهانی دوم تثبیت حقوق بشر را در اعلامیه جهانی حقوق بشر، به خود دیده است. حقوق بشری که نقطه آغاز آن، برابری انسان‌ها در آفرینش و در برخورداری از شرایط یکسان است، چگونه می‌تواند با لیبرالیسم تحقق پیدا کند؟

✎ **پس به‌نظر شما، رالز کوشیده است لیبرالیسم کلاسیک را به مرحله بالاتری از نقا دهد؟**

دقیقاً.

✎ **یعنی رالز، آن نظریه قرارداد اجتماعی و وضع طبیعی را قبول ندارد. پس مبنای او چیست؟**

اتفاق س‌وال بسیار بجایی است. رالز نظریه وضع طبیعی و قرارداد اجتماعی را نظریه‌ای بسیار قدرتمند می‌داند، اما اولاً در تحقق تاریخی وضع طبیعی و دستیابی انسان‌ها به قرارداد اجتماعی، مطابق آنچه جان لاک و روسو و دیگران گفته‌اند، تردید جدی وجود دارد. ثانیاً خود رالز هم می‌گوید اگر ما ناگزیر شدیم در نظریه قرارداد اجتماعی، وضع طبیعی را به‌عنوان یک وضع فرضی بپذیریم، من رالز وضعیت دیگری را معرفی می‌کنم که بسیار تواناتر از وضع طبیعی باشد و دستاوردهایش بسیار تواناتر از دستاوردهای قرارداد اجتماعی. آن وضعیتی که رالز مطرح می‌کند «وضعیت آغازین» است. در این وضعیت، برخلاف وضع طبیعی، که در آن همه انسان‌ها با توانایی‌های خود و آگاهی‌شان از آن توانایی‌ها، در برابر هم قرار می‌گیرند، همه توانایی‌شان و هر گونه اطلاعاتی درباره خود را به فراموشی می‌سپرند و همه در یک وضعیت کاملاً برابر قرار می‌گیرند. آنچه در این شرایط مهم است دستیابی به شروطی است که این شروط، همکاری اجتماعی انسان‌ها را از نسلی به نسل دیگر، برای تحقق خواسته‌های مشترک همگانی، تضمین کند. اگر

جان رالز ۲۰۰۲ - ۱۹۲۱ یکی از اصلی‌ترین متفکران فلسفه سیاسی لیبرالیسم است که نظریه‌هایش تحت‌عنوان «مکتب رالز» شناخته می‌شود. او در آثارش، فراتنی از لیبرالیسم آرایه می‌کند که به گفته خودش می‌تواند محتوای عدالت اجتماعی را دربر گیرد. «نظریه‌ای درباره عدالت» اولین اثر رالز و از منابع کلاسیک فلسفه سیاسی است. اخیراً کتاب «لیبرالیسم سیاسی» او، با ترجمه موسی اکرمی توسط نشر ثالث منتشر شده است. رالز در این کتاب کوشیده است از نگاه جامع فلسفی فاصله گیرد و از نقطه‌نظر سیاسی و ملموس‌تری به عدالت و ساختار اجتماعی بپردازد، از ایده‌آل گرایی کتاب «نظریه‌ای درباره عدالت» فاصله بگیرد و با توجه به اقتضائات نو «جامعه»، به تعبیری، زمینی‌تر به طرح موضوع مورد نظرش بپردازد. به بهانه انتشار ترجمه فارسی این کتاب با موسی اکرمی، مدیر گروه فلسفه علم دانشگاه علوم تحقیقات، گفت‌وگویی داشتیم درباره رالز و به‌ویژه «لیبرالیسم سیاسی اش».

✎ **چه ضرورتی برای ترجمه این کتاب احساس می‌کردید؟**

تقریباً می‌شود گفت رالز یکی از برجسته‌ترین متفکران حوزه فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق در قرن بیستم است. عده‌ای معتقدند در سنت لیبرالیسم، پس از جان استوارت میل، رالز مهم‌ترین فیلسوف سیاسی است. از طرف دیگر، رالز نه تنها یک فیلسوف سیاسی که نیز فیلسوف اخلاق است. در سنت لیبرالی به خصوص لیبرالیسم کلاسیک، شما چندان نشانی از فلسفه اخلاقی و دغدغه‌های اخلاقی نمی‌بینید. رالز از همان دوران دانشجویی و به‌خصوص در رساله دکترایش، علاقه خویش را به اخلاق نشان داد. در جامعه ما با اینکه سال‌هاست سخن از لیبرالیسم به میان آمده، اما همچنان ما با سویرداشت‌هایی از لیبرالیسم مواجه هستیم و به‌خصوص با دستاوردهای جدیدتر لیبرالیسم، بیگانه‌ایم. هیچ‌کس نمی‌تواند لاک کند که لیبرالیسم، چه در شکل سنتی و چه در شکل امروزی، یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی است که ادعای شکل‌دهی به ساختار سیاسی جامعه دارد. رالز هم با همین نگرش و با رشدیافتن در این سنت متوجه پارای از کاستی‌ها، احتمالاً تناقض‌ها و شاید هم بیست‌ها در نظریه کلاسیک لیبرالیسم شده بود. بنابراین با روی آوردن به مکتب‌های دیگر فکری تلاش کرد تا لیبرالیسم را از بی‌نست برهاند و در نتیجه تلاش‌های چندین‌ساله‌اش که در چندین مقاله و چند کتاب بازتاب یافتند، او را به یکی از تاثیرگذارترین چهره‌های لیبرالیسم جدید، چه در سطح آکادمیک و چه در سطح کاربست عمل اندیشه‌ها در حوزه‌های سیاست، اخلاق و اقتصاد، تبدیل کرد. باعث تلفس بسیار بود که در کشور ما آثار رالز آنچنان که باید و شاید، ترجمه نشده بود. پیش از این کتاب او تا تنها کتاب‌های «نظریه‌ای درباره عدالت» - و البته با عنوان «نظریه عدالت» - و «عدالت به مثابه انصاف» ترجمه شده بود. نظر به اینکه رالز تا حدی کوشیده است در این کتاب، از «نظریه‌ای درباره عدالت» که به باور همه متخصصان، یکی از برجسته‌ترین آثار سده بیستم است، فراتر رود، ترجمه آن بسیار ضروری بود و خب قرعه فال به نام من افتاد.

✎ **جایگاه رالز را در میان متفکران لیبرال چگونه می‌بینید؟**

اگر بپذیریم که سنت لیبرالی با آدم اسمیت و جان لاک آغاز شده و به کسانی چون برلین و هابک رسیده است، جان رالز همان‌طور که در پاسخ به پرسش پیشین گفتیم، کوشیده است با بهره‌گیری از دغدغه‌های اخلاقی و خویش نسبتاً دقیقی از کانت که در فلسفه آنگلوساکسون کمتر سابقه داشته، از سطح کلاسیک لیبرالیسم فراتر رود و اگر دغدغه لیبرالیسم آزادی فردی (فردگرایی) بدون توجه به عدالت و جامعه و دولت بود، رالز بر پیوند نتانگت میان آرمان‌های لیبرالی و لزوم تحقق آنها در جامعه توجه کرد؛ امری که موجب شد عدالت و برابری را با آزادی، از یکسو و جامعه و دولت را با فرد، از سوی دیگر، به هم پیوند دهد و این موضوع باوجود انتقادهایی که ممکن است به رالز وارد باشد، دستاورد بسیار بزرگی است.

✎ **آیا لیبرالیسم سیاسی» اولین بار در اندیشه رالز مطرح می‌شود؟ و در ضمن تلقی خاصی از رالز، لیبرالیسم سیاسی، چیست؟**

بله. تقریباً می‌شود گفت باوجود اینکه در ظاهر امر به نظر می‌آید لیبرالیسم با سیاست پیوند دارد و شاید لیبرالیسم سیاسی چندان دقیق جلوه نکند، رالز از این اصطلاح در چارچوب تلاش جدی خود برای حل مشکلاتی که به نظر می‌رسد کتاب نظریه درباره عدالت، با آنها مواجه بوده، بهره گرفته است. لیبرالیسم کلاًما حول محور آزادی‌های فردی می‌گردد. آزادی فردی در هر شرایطی مهم‌ترین آرمان لیبرالیسم کلاسیک است. ولی لیبرالیسمی که رالز به آن توجه دارد، لیبرالیسمی است که نمی‌تواند بر رابطه فرد با جامعه، ساختار سیاسی، حکومت، قانون و شرایط بهینه برای تحقق همان آزادی‌ها چشم ببندد. از طرف دیگر، لیبرالیسم رالز که بر عدالت تأکید ورزیده بود، در کش از آن، تقریباً کلی، فلسفی و حتی تا حدی «مابعدطبیعی» بود. رالز با ابداع لیبرالیسم سیاسی و محتوای ویژه‌ای که برای آن درنظر گرفت، کوشید معنایی سیاسی از عدالت به دست دهد. برداشت سیاسی از عدالت، از نظر رالز، برداشت مناسبی است که می‌تواند بیشترین تعداد مردمان را با هم هم‌رای کند. انسان‌ها می‌توانند با هر برداشتی که در چارچوب نگرش‌های به اصطلاح فراگیر خود در حوزه‌های اخلاق، فلسفه و دین داشته باشند، بر روی برداشتی سیاسی از عدالت به توافق برسند. تعیین مشخصات عدالت در چارچوب لیبرالیسم سیاسی رالز، مهم‌ترین محور این لیبرالیسم سیاسی است.

✎ **پس با این اوصاف، به‌نظر شما، رالز کوشیده است تا در ادامه نگرش متفکران**